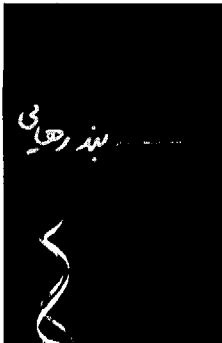


درک من از فردوسی و شاهنامه

گفت‌وگو با حسین مصطفوی‌کاشانی نویسنده رمان «بند رهایی»
گفت‌وگو از: آذرخش آسمانی، دبیر مسابقه ادبی فردا



داستان‌های کوتاه حسین مصطفوی‌کاشانی سال ۱۳۷۷ در کتاب راوی آینه‌ها از سوی انتشارات بهجت به چاپ رسید و لوح تقدیر شورای کتاب کودک را از آن خود کرد. متن دو زبانه این کتاب که توسط انتشارات نسیم دانش انتشار یافت در سال ۱۳۸۰ کاندیدای کتاب سال بزرگسال شد. همکاری با مطبوعات را از سال ۱۳۸۰ آغاز کرد و مقالاتی در باب ایران‌شناسی و شاهنامه‌دوستی نوشت. نقدهایش بر آثار دکتر عطاءالله مهاجرانی، بهرام بیضایی و آرمان آرین در گلستانه، آسیا و امرداد و نیز سایت‌های معتبر ادبی ایران و آن‌سوی مرزها به چاپ رسیده است. تعدادی از نامه‌هایش به جرج بوش رئیس جمهور سابق امریکا در انتقاد از سیاست‌های جاه‌طلبانه و اهداف غیرانسانی او در روزنامه‌های صبح ایران، روزنامه‌های خارجی مثل نشریه ادبی کلرادو و نیز بسیاری از سایت‌های آن‌سوی مرزها به چاپ رسیده است. در حال حاضر دانشجوی دانشگاه شهید بهشتی‌ست چندین نماینده، فیلمنامه و رمان نوشته که اولین آن‌ها زندگینامه زرتشت و جدیدترین آن‌ها «بند رهایی» نام دارد.

کاشوش در باورهای ایران کهن داشته باشم. در هر حال حاصل این کشمکش‌ها؛ تا به حال، رمان بند رهایی بوده که در سال ۱۳۸۶ به چاپ رسید.

هدف شما از نوشتن این رمان چه بوده است؟

علاوه بر خواندن کتاب‌های دکتر ندوشن، فیلمنامه تأثیرگذار و نیرومند دیباچه نوین شاهنامه اثر بهرام بیضایی، مرا به فردوسی علاقه‌مند کرد و سرانجام پس از حدود یک سال مطالعه بخش‌های داستانی (یعنی اساطیری و حماسی) شاهنامه تا حمله اسکندر و شروع دوره تاریخی پایان یافت. از آن‌جا بود که احساس کردم در شناخت این مرد بزرگ و کتابش خیلی‌ها دچار اشتباه شده‌اند. متأسفانه تصور عام درباره شاهنامه در عصر ما، تصویری گنگ و کلی و مخدوش است. یعنی درباره همه آثار ادبی، انگار پشت اسم‌های سنگینی مثل حکیم و خواجه و شیخ و... از حقیقت این کتاب‌ها غافل مانده‌ایم. به هر حال این رمان به اساطیر باستانی ایران بازمی‌گردد.

دلیل اقتباس نویسنده کم سن و سالی مثل شما از شاهنامه چیست؟

اگر من روی داستان‌های نظامی یا حتی حکایت‌های

باستانی آشنا شدم و اولین نتیجه این برخورد فکری، نوشتن یک فیلمنامه درباره زندگی زرتشت بود. این باور تازه، علاقه‌ام را به نوشتن کارهای جدید بیشتر می‌کرد، اما کم‌کم با مطالعه بیشتر در این زمینه به خصوص کتاب‌های دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، که به حق تاریخ غنی ایران را با دیدی عاشقانه و ذوقی اشراقی می‌کاود، دیدگاهم کمی تعدیل شد و خیلی عمقی و نه شعاری، به این نتیجه رسیدم که ارزش روح فرهنگی ایران کهن از ارزش حاکمان گذشته آن بیشتر است. حتی ایران باستان که به اشتباه، تنها دوره شمشیر و امپراتوری و ابهت خوانده می‌شود، درست مانند ایران اسلامی سرشار از حکمت و باورهای تازه و نیرومند است که در دین زرتشت و حکمت مغان و اساطیر الهی و انسانی کهن به‌جا مانده است. با شاهنامه که هزار سالی‌ست در کار پل زدن میان ایران باستان و اسلامی است، مثل هزاران هموطن خود در گذشته و حال، به ارزش تمدن بعد از اسلام ایران نیز پی بردم و این باعث شد که کم‌کم در کارهایم به‌جای شعارزدگی و وطن‌پرستی، سعی در

مختصری از سابقه ادبی تان بگوئید.

در زمینه داستان‌نویسی چند جایزه به‌عنوان یادگار سال‌های نوجوانی برابیم باقی مانده، اما خودم از همان

کتاب

زمان کارهای شخصی هم داشتم که در مدرسه و کلاس بروز نمی‌دادم و یک سیر جدی‌تر شخصی برای خودم در نظر گرفته بودم. بی‌آن‌که کسی به‌طور جدی باخیر باشد، سعی می‌کردم یک فیلمنامه یا داستان نسبتاً بلند را طی زمانی طولانی مکتوب کنم. بر این استمرار جدی بودم و معمولاً کارهایی صد صفحه‌ای و صد و پنجاه صفحه‌ای، بعد از سه چهار ماه کار مستمر به پایان می‌رسید و به گوشه کمد می‌رفت. کم‌کم به مطالعاتی درباره ایران باستان کشیده شدم. باید اعتراف کنم که علاقه من هم در ابتدای کار، مانند خیلی از بینش‌های غلط در مورد ایران باستان، سطحی و رو بود. من هم کمی خسته از مسائل کوچک و پیش‌پا افتاده اجتماعی و روزمرگی‌های محیط، به خصوص مدارس، جذب یک ایران رؤیایی با مرزهای گسترده و مردانی بزرگ و توانا شده بودم. با اوستا و زرتشت و داستان‌های

پروژه فردوسی، یک پروژه فرهنگی عمیق است که اگر ما به راز آن پی ببریم، شاید برخی از ابهامات مان دربارهٔ وظیفه مان نسبت به تمدن باستانی و اسلامی ایران و توهم مقابلهٔ این دو بر طرف شود. فردوسی یک باستان پرست نبوده؛ طرفداران او هم در گذشته و حال با تمدن اسلامی ایران مشکلی نداشته‌اند، نفرت از نژاد ترک و عرب هم در کار نیست. این‌ها در شأن حکیم فردوسی نبوده. موضوع این است که با ورود اسلام صرف نظر از این‌که قوم حاکم عرب است یا ترک یا ایرانی، یک عقیده جهانی و یک حکومت فراملی حاکم شده

مستقل است، که عقاید باستانی خود را حفظ می‌کند، تا برکنار از هیاهوی این بازار شوم جهان وطنی، اتفاقاً تمدن اسلام را در آغوش ایرانییت خود بیروارند. اگر ارزش کار فردوسی، از سعدی‌ها و حافظ‌ها و ابن‌سیناها بیشتر است، برای همین است. با این دید متوجه می‌شویم که فردوسی نیازی به مدح ایران نداشته، بلکه بدون شعار، یک پروژه عظیم انسانی را کار می‌کند که اسطوره، داستان، کنایه‌های عرفانی، کنایه‌های سیاسی و اجتماعی، در آن نهفته و در عین حال یک کار اصیل ایرانی است. در مورد رمان من هم همین است: گفتم اسطوره داستان نیست که بشود گفت که از آن اقتباس شده. اسطوره فکر یک ملت درباره جهان است که نسل به نسل تکامل پیدا کرده. ضحاک، یک روز که ایرانی فقط دغدغه خشکسالی داشته، نماد تاستانی سوزان بوده و فریدون ایزد آورنده باران پانیزی. بعد که فکر پیشرفت می‌کند، ضحاک می‌شود یک مار که گاهی از کوه بیرون می‌آید و انسان‌ها را می‌کشد و دوباره به غار می‌رود و این داستان شکل می‌گیرد که پهلوان (فریدون) دختران را از دست مار نجات می‌دهد. در زمان فردوسی که تمدن پیشرفت کرده و پابه پای آن مباحث ریا، ستم، دیکتاتوری، ناپود کردن اندیشه‌ها و... به وجود آمده، ضحاک می‌شود انسانی با دو مار برای بلعیدن مغز جوانان؛ که از رویش افکار مخالف جلو می‌گیرد. پس اسطوره یک فرم کلی است، یک تن است، جسد است، که هرکس بنابر روح زمانه، روح خود را در آن می‌دمد. کارهایی در این زمینه شده. دکتر حسین وحیدی بزرگوار، در اثر نبرد روشنائی و تاریکی، اساطیر ایران، از کیومرث تا ابرج را از دید یک ایرانی کوچ‌نشین، که در دوره تبدیل زندگی کوچ‌نشینی به کشاورزی زندگی می‌کند، کار کرده و اساطیر را از دیدگاه

ایران و توهم مقابلهٔ این دو بر طرف شود فردوسی یک باستان پرست نبوده؛ طرفداران او هم در گذشته و حال با تمدن اسلامی ایران مشکلی نداشته‌اند، نفرت از نژاد ترک و عرب هم در کار نیست. این‌ها در شأن حکیم فردوسی نبوده. موضوع این است که با ورود اسلام صرف نظر از این‌که قوم حاکم عرب است یا ترک یا ایرانی، یک عقیده جهانی و یک حکومت فراملی حاکم شده. چیزی که ما امروز نام آن را انترناسیونالیسم یا جهان وطنی گذاشته‌یم. پس از حکومت بنی‌امیه، به ظاهر، ارزش‌های نژادپرستانه حذف شده، تا ملتها در یک محیط دینی و فرهنگی، تمدن‌شان را به هم معرفی کرده و تمدنی انسانی و جهانی خلق کنند. اما در این میان کیست که نداند افکار فراملی و جهان وطنی با این شعار می‌آیند، اما در نهایت همه ملتها را، شهروند بی‌هویت جهان خود می‌خواهند و سرانجام، این فرهنگ و زبان قوم صاحب این حکومت فراملی است که گسترده می‌شود. به جای این‌که نژادپرستی از میان رفته و تعاملات انسانی وسط بیاید، همه فرهنگ انسانی ملتها انکار می‌شود، تا در یک معجون مهوع فراملی، فقط خلیفه‌پرستی و مدح سلطان و سکه‌های زر و نقره حرف اول را بزنند. این بیت معروف فردوسی که می‌گوید: (از ایران و از ترک و از تازیان) شعار نژادپرستانه نیست، منظور آن، انکار بُعد منفی افکار فراملی است که ملتها را نه به قصد تعامل فرهنگی، که به نیت تأمین منافع یک گروه برتر چند ملیتی با هم ادغام می‌کند. برای کشورهای مثل مصر و بابل (عراق) بیش از آن‌که بشود صفت عربزده را به کار برد، باید آن‌ها را شهروندان بی‌هویت یک جهان فراملی خواند. پس کار شاهنامه، نه یک ایران پرستی شعاری در برابر عربیت؛ که حفظ عقاید انسانی و جهانی یک ملت

سعدی کار کرده بودم؛ می‌شد گفت اقتباس ادبی، چون آن‌ها داستان هستند؛ قصه هستند؛ یک‌بار نوشته شده‌اند و اگر کسی بخواهد آن‌ها را بازسازی یا حتی مدرن کند باز هم کارش زیر سایه کار آن بزرگان است. اما این‌ها در مورد اسطوره مصداق ندارد. شاید بهتر باشد برای روشن شدن مطلب کمی به خود شاهنامه و فردوسی بپردازم. امروز ما در جواب به این سؤال که هدف از نوشتن شاهنامه چیست؟ اکثراً جواب‌های ناقصی می‌دهیم. عمده این جواب‌ها عبارتند از: برای گرفتن صلح؛ احیای زبان فارسی، احیای غرور ملی، تحقیر اقوام فاتح یعنی ترک و عرب و بالاخره نصیحت کردن مردم! در حالی که من معتقدم هیچ‌یک از عوامل بالا نمی‌تواند کتابی چون شاهنامه را دست‌کم از نظر کیفیت محتوا پدید آورد. برای صلح می‌شد دو خط مدح گفت. برای تصویر کردن جنگ، تصویر کردن چند زد و خورد پهلوانی کافی بود. برای نصیحت مردم می‌شد همان بیت‌های پایانی هر داستان را آورد. برای تحقیر ترک و عرب، چند هجویه سبک کافی به نظر می‌رسید. در نهایت اگر هدف دمیدن غرور خام وطن پرستی به مردم بود، چند بیت شعاری راجع به ایران کافی بود. متأسفانه هستند کسانی که در زمانه ما ارزش کار فردوسی را در حرف‌های‌شان با عارف قزوینی یکی می‌کنند. اما بین این دو شاعر ملی باید فرق گذاشت. عده‌ای تصور کرده‌اند شاهنامه فقط یک شارژ ملی است! یعنی لاف غرور نژادی می‌زده تا مردم خودشان را دست بالا بگیرند و کشور را بسازند! در حالی که برای این‌کار چند شعار وطن پرستانه کافی بود. پروژه فردوسی، یک پروژه فرهنگی عمیق است که اگر ما به راز آن پی ببریم، شاید برخی از ابهامات مان دربارهٔ وظیفه مان نسبت به تمدن باستانی و اسلامی

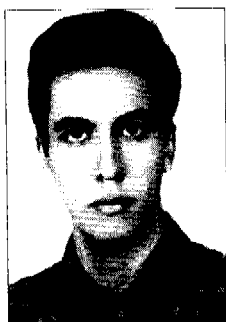
روان‌شناسی دیده. یعنی مارهای ضحاک، دیوهای تاریکی دین زرتشت، مثل گرسنگی و تشنگی و جهل و... را، مثل یک روان‌شناس تاریخی حرفه‌ای در رابطه‌های زنجیروار تعریف کرده. بهرام بیضایی در کارهای متعدد خود تفسیر جدیدی از اسطوره‌ها ارائه داده. آرمان آرین در مجموعه ارزشمند پارسیان و من از دید دیگری وارد ماجرا شده و با حفظ بن‌مایه فکری داستان، بار داستانی تازه‌ای به ماجرا و شخصیت‌ها داده و شخصیت‌شناسی ضحاک و رستم و... را طور دیگری پایه‌ریزی کرده. من هم از بُعد دیگری وارد ماجرا شدم. من نه با روان‌شناسی کار داشته‌ام و نه با شخصیت‌شناسی. بلکه مسائلی را

که در اوضاع سیاسی و اجتماعی بعداز مشروطه داشتیم، که فضای کاملاً جدیدی بود و به دلیل تغییر فرم کلی حکومت و پایه‌پای آن تغییر نوع مشکلات و ردیلت‌ها و فریب‌ها... با فضای دوره سایر اسطوره‌پردازهای ما فرق داشت، مطرح کردم. برخلاف آثاری که به آن‌ها اشاره کردم، در کار من فرم داستانی و ظاهری ماجراها و شخصیت‌ها، تغییر زیادی نکرده و سنتی‌ست. و این فکر امروزی‌ست که به شخصیت‌های خیر و شر و میانه اسطوره بخشیده شده است. در اصل همان‌طور که فردوسی فکر نکرده: قبل از من ضحاک نشان خشکسالی یا یک ازدهای سه سر سه پوزه بوده است و من حق ندارم

او را تغییر دهم؛ و بالعکس خصلت برخی از انسان‌های زمانه خود را به او بخشیده و ملموسش کرده، من هم احساس کردم می‌توانم به‌جای تغییر داستان‌ها یا شخصیت‌ها، مانند کاری که دیگران کرده‌اند، افکار معاصر جامعه را به این شخصیت‌ها تزریق کنم و حتی قهرمانان جدیدی با ظاهر امروزی‌تر و عقاید نوتر خلق کنم. این‌بار، حوادث دوران حاکمان اساطیری، از دید مردم عادی آن زمان روایت شده؛ که در پروراندن شخصیت و عقایدشان نیز دستم بازتر بود؛ تا جوانی که اسطوره کشور خود را می‌خواند علاوه بر رنگ و بوی کل تاریخ فضای زمان معاصر خویش را نیز احساس کند. □

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

حسین مصطفوی‌کاشانی به‌عنوان جوان‌ترین نویسنده ایرانی در مسابقه ادبی فردا مورد تقدیر قرار گرفت. وی در پاسخ این تقدیر خطاب به مسئولان مسابقه نوشت: توجه به اثر یک جوان به خودی خود ارزنده است اما فکر می‌کنم معرفی یک اثر صرفاً به این عنوان که نویسنده‌اش جوانتر از همه بوده خیلی ملاک مناسبی نیست و هیچ خواننده‌ای را برای خرید آن کتاب بر نمی‌انگیزد. واضح است در شرایطی که می‌توان با هزینه شخصی، کتاب چاپ کرد، هرکسی در هر سنی به اقتضای وضع مالی می‌تواند کتاب چاپ کند و در این صورت تقدیر هر ساله از جوانترین مؤلف صرف نظر از محتوا، کار اصولی نیست. به اعتقاد بنده کار جوانترین نویسنده در صورتی قابل معرفی و تقدیر است که در آن نکات نو و مثبتی ولو کوچک دیده شود. توقع من از هیأت داوران بازشناختن این ویژگی کتاب بند رهایی‌ست: این کتاب در اصل به جای آن‌که یک بازنویسی یا حتی بازسازی نو و بدیع از اساطیر باشد، یک اسطوره‌سازی جدید است. اسطوره‌هایی که دو ویژگی دارند، یکی بودن در متن جامعه و دیگری برخورداری از رنگ و بوی ردیلت‌های امروزی. شاید اگر بخواهیم یک نوع ژانربندی ادبی کنیم یک حماسه مصنوع یا اسطوره جدید است؛ یعنی شخصیت‌هایی که همه ساختگی و برآیند جامعه



معاصرند اما در دوران حکومت‌هایی زندگی می‌کنند که پوسته نهایی انسانیت ایرانی یا ایرانی‌اند تا به این ترتیب به‌جای بازسازی اساطیر قدیمی هرچند به‌شبهه نو، اساطیری نو بسازیم که در دوره تبلور ایرانیّت تاریخی ما زندگی می‌کنند تا بحث بررسی امروز در رابطه تسلسل‌وار با دیروز شکل بگیرد. فقط در این صورت است که تقدیر از این کتاب باعث افتخار من خواهد بود در غیر این صورت تشویق فقط برای جوان بودن، این شبهه را ایجاد می‌کند که غرض به دست آوردن دل نوجوانی بوده است جویای نام و این هم کسر شأن من است و هم کوچک‌کننده زحمات و اهداف والای جشنواره ادبی فردا. □